

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنیم که بحث راجع به گفتیم قبل از این که وارد احتمال دوم بشویم و ظاهر روایت اگر آن احتمال دوم باشد یک نکته ای را راجع به این که یک شهرتی در متاخر پیدا می شود تحلیل این شهرت را دیروز عرض کردیم. دقت بفرمایید این که من عرض کردم حالا در مثال خودمان، مثال حدیث مقبوله که اسم محمد ابن حسین را بردیم حالا اگر ما حتی اسم آن را هم مطرح نکنیم طبق مصادری که الان دست ما موجود است، مصدرهایی که دست ما الان موجود است یکی کافی است، یکی فقیه است، یکی هم تهذیب شیخ رحمه الله است.

ما اگر بخواهیم طبق همین مصادر موجود حساب بکنیم که الان در حوزه های ما متعارف همین است، حالا من بردم با یک واسطه قبل از کلینی، لکن نه حالا همین، همان نکته ای را که من دیروز عرض کردم، همان سه تا احتمال، این در کار کلینی هم می آید، در کار صدوق هم می آید، فرق نمی کند، این طور نیست که مربوط به محمد ابن حسین باشد یا راجع به کتاب سکونی مربوط به ابراهیم ابن هاشم باشد، نه در خود کتاب کلینی هم می آید، به این معنا می آید که مرحوم کلینی این حدیث را از کتاب سکونی آورده و این مسلم است، کاملاً واضح است که همه کتاب سکونی را نیابردند بلکه اختیار کردند و روایات سکونی هم منفرد است، در ابوابی که هست نیست. إنما الکلام این جاست یعنی آنی که نکته فنی است این است که کلینی، بعد گاهی صدوق، گاهی بعد شیخ طوسی این روایت را آوردند، سه تا احتمال رئیسی هست یعنی اینها احتمالات رئیسی است، آن وقت ممکن است در بررسی ها و تحلیل ها و پژوهش ها و کاوش ها نکات دیگری هم اضافه بشود، احتمالات رئیسی این سه تا است:

یک: مرحوم کلینی روی خبرویت خودش، روی آشنایی خودش، روی مبانی حدیثی، مبانی فقهی، مبانی علمی، آشنایی تاریخ، روی این نکاتی که خود ایشان داشتند این حدیث را قبول کردند، این هم مثل دیروز که عرض کردم، این اگر این نکته باشد این نکته خیلی

تاثیرگذار نیست چون آقایان بالاخره در حوزه های ما بعد از این صحبت ها به حجیت بر می گردند. طبیعتا چنین چیزی خیلی حجیت ندارد دیگه، هم رجال و نحن رجال.. این مبنای اول که شاید سابقا هم گفتیم، حالا مرحوم آقای خوئی که به مشهور و عمل مشهور کاری ندارند احتمالا، حالا ایشان تصریح ندارد، نظر مبارکشان روی این احتمال باشد، این ها مبانی شخصی است، مبانی علمی است، ایشان روی مبانی خودش این را قبول کرده، مثل این که بعدها علامه روی مبانی خاصی گفته این حدیث را قبول ندارم، شهید اول قبول کرده، شهید ثانی گفته اصلا من سند را صحیح دانستم. حالا نمی دانیم ایشان را چون داود ابن حسین هم مشکل دارد، فقط مشکل سر عمر ابن حنظله نیست. دیگه می دانید عده ای روی مبانی خودشان گفتند حدیث را قبول داریم و عده ای هم گفتند قبول نداریم. یا مناقشات سندی کردند و یا مناقشات دیگه، مثل آقاضیا که عمده الاشکال چیز دیگری گفته که این روایت معرض عنها بین اصحاب است إلی آخره. ببینید این ها می خواهند این را بگویند. هیچ فرقی بین علامه با مرحوم کلینی نیست، آن هم مبناست و این هم مبناست. هیچ فرقی نمی کند. یک نوع فقاقت است، یعنی یک نوع بررسی علمی است که ایشان مبانی خاصی داشته، روی مبانی خودش این را گفته. علامه روی مبانی خودش آن را گفته، شهید اول روی مبانی خودش آن را گفته، این ها روی مبانی علمی است. اگر مبنای علمی شد اینها در دائره حجیت وارد نمی کند، به خاطر این که به هر حال تقلید درست نیست و خود ما با شواهدی که هست به آن برسیم.

احتمال دوم این است که مرحوم کلینی در حقیقت آن چه که فهمیده مبانی علمی خودش هست اما این فرض کنید حدیث سال ۱۳۰، ۱۴۰ از امام صادق صادر شده و ایشان هم وفاتش تقریبا ۳۳۰ است، ۲۰۰ سال فاصله وفاتش با آن هاست، حالا پنجاه سال را حذف بکنیم ۱۵۰ سال، این ۱۵۰ سال با فقه شیعه، با حدیث شیعه، با طریقه شیعه آشنا بوده، ما این فقه شیعه و طریقه را اسمش را فرهنگ گذاشتیم، با فرهنگ شیعه و با فرهنگ امامی آشنا بود. حس کرده این حدیث سند را اولش مشکل داشته، فرض کنید بعدها اصحاب واقعا همین کار را کردند، همین شواهدی که در حدیث موجود است شهرت و غیر شهرت و اینها را رویش حساب کردند. ما اسم این ها را فرهنگ شیعی گذاشتیم.

طبیعتاً این به نظر ما خیلی تاثیرگذار است و این که عده ای از علمای ما این مرحله را قبول می کنند به خاطر این است که می گویند این فرهنگ شیعی مستند به نص است، این فرهنگ شیعی احترام دارد، اگر مثل آقای خوئی قبول نمی کند چون این فرهنگ را هم متأثر از فتوا می داند، متأثر از اختیار و رای می داند.

یکی از حضار: الان فارق اول و دومی چیست؟

آیت الله مددی: این دومی را هم به اولی ارجاع می دهد.

اما ممکن است نه، چرا؟ چون مذهب شیعه را من کرارا عرض کردم از همان اوائل یک مذهب بسته ای است، فرض کنید حتی به روایت محمد ابن مسلم مطلقاً عمل نکردند، الان ما روایت محمد ابن مسلم را در کتب اهل سنت داریم، از روات اهل سنت، اصحاب عمل نکردند، محمد ابن مسلم عن الائمة عليهم السلام، مرحوم شیخ معیارهای مخصوصی دارند، مرحوم شیخ در کتاب عده مهم ترین نکته را غیر از وثاقت راوی این است که از طریق امامیه باشد، خب از طریق امامیه بودن این در اهل سنت نیست دیگه. یعنی شما در اهل سنت این راوی یا این شیخ یا این استاد از شافعی باشد، مالکی باشد، حنبلی باشد.

یکی از حضار: عملاً خود ایشان این کار را نکرده

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است.

من این را کرارا عرض کردم شیخ باب حجیت را باز کرد، لکن نه ضابطه درستی داده در معیار ضابطه و نه در تطبیق درست انجام داده، به خلاف علامه، علامه هم ضابطه داده و هم این را در فقه آورده، تطبیق کرده، این را چند دفعه عرض کردم، کرارا عرض کردم. این یک نکته خیلی مهم است، دیدم بعضی ها هم نوشتند که کلمات شیخ مضطرب است، بله راست است، شاید من چند مورد، به نظرم یک وقتی حساب کردم سه موردش را من دیدم، شاید بیشتر هم باشد، می گوید و بعد هذا خبر واحد و الاخبار الآحاد لا تفید علماً و لا عملاً، کلام سید مرتضی را آورده، الان در خود تهذیب اخبار الاحاد لا تفید علماً و لا عملاً، آدم واقعا از ایشان متحیر است، شاید من خودم که در تهذیب دیدم سه بار دیدم اگر اشتباه نکرده باشم یا یک جا آمارگیری کرده. به هر حال یک عدد ۳ ای در ذهنم است، شاید هم بیشتر

باشد، آن هایی که من در ذهنم است خب ایشان در خلال، از آن ور هم به خبر غیر امامی هم عمل می کند یعنی مرحوم شیخ یک مشکل، به نظر من مرحوم شیخ هم می خواهد باب حجیت خبر را باز بکند و هم ارتکازات طائفه را ملاحظه می کند. این نکته شیخ این است. جمع بین این دو تا، همان طور که همیشه هم می گوید، دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم، اجماع الفرقه مال ارتکازات است، مال تلقیات است، اخبار هم که مال روایات است.

یکی از حضار: فرقی با شواهد چیست؟

آیت الله مددی: خب این را ایشان جمع می کند هر دو را با هم.

قمی ها اصلا روی اجماع کار نمی کنند، روی اخبار، سیدمرتضی روی اخبار اصلا کار نمی کند، روی اجماع. وقتی این دو تا را با هم جمع کرد قاعدتا می شود شاهد دیگه. وقتی دو تا را با هم جمع کرد. الان هم ما همین کار را می کنیم، هم خبر را نگاه می کنیم و هم مورد تلقیش و عملش را، شده یا نشده؟ جابجا شده؟ چی شده؟ کم شده؟ زیاد شده؟ همین کار است. لذا عرض کردم این کار مرحوم شیخ را اگر ما این جوری و از این منظر ببینیم:

یک: خبر واحد در آن زمان در بغداد جا افتاده بود، نمی شد کسی بگوید خبر واحد حجت نیست. دیگه خیال می کردند این یکمی عقلش گیر دارد، دیگه آن عرض عریض راه افتاده بود.

دو: در شیعه این مسلک نبود، به این معنای حجیت تعبدی نبود.

سه: تلقیات خاصی در شیعه بود.

شیخ هم آمد باب خبر را باز کرد، مثل این بغدادی ها نبود که بگویند کلا خبر حجت نیست. از آن ور هم اجماع را و تلقی اصحاب را مطرح کرد در مقابل قمی ها. یعنی مرحوم شیخ سعی کرد یک جمعی بکند بین بغداد و قم و واقعا هم به این معنا باید گفت شیخ الطائفة لکن خب این جمع را که پیدا کردند همیشه موفق نیست یا مشکل دارد، گاهی شکاف خیلی زیاد است، اگر بخواهیم جمع بکنیم نمی

شود، دو لبه را بخواهیم به هم بچسبانیم از جهت دیگه پاره می شود، این قابل جمع کردن و قابل دوختن نیست، به نظر ما بعضی جاهایش

بد نیست ولی بعضی جاهایش مرحوم شیخ خیلی موفق نیست. این هم راجع به این قسمت اجمالا.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید احتمال دوم کلینی روی فرهنگ، روی ارتکازات، روی تلقیات شیعه در این ۱۵۰ سال عمل کرده، طبق

این نظر دیده این روایت قابل قبول است و آورده، این هم احتمال دوم.

احتمال سوم این است که یکی از ائمه متاخر فرمودند به این روایت عمل نکنید، درست است نقل کرده عمر ابن حنظله، این هم احتمال

سوم.

آن هایی که خیلی خوش باور و خیلی خوش عقیده اند می گویند مثلاً کلینی آورده، صدوق آورده، شیخ طوسی آورده، این نمی شود،

شیعه هم بنایش به عمل به روایات بوده، احتمال قوی دارد که یکی از ائمه متاخر علیهم السلام آنها خبر را تایید فرمودند.

پس بنابراین روشن شد من که عرض می کنم محمد ابن حسین نه، حالا در حوزه های ما از زمان خود کتاب های موجود حساب می

کنند، مثل کافی، مثل فقیه، روی کتاب های موجود و روی فتاوی موجود، مثل فتاوی ابن بابویه، فتاوی مفید، دیگه افرادی که هستند،

خود فتاوی صدوق، اختیارات خود شیخ کلینی رحمه الله. علی ای حال دقت بفرمایید آنچه که ما الان در این جا داریم این قسمت است

و عرض کردم این مطلب که یک برهه ای در میراث های علمی شیعه پیدا شده که این دارای خصائص خاص خودش است، ببینید الان

این برهه یک جوری شده نمی دانیم آیا رای شخصی است، نظر شخصی است، اجتهاد و فقاهاست چون من سابقا عرض کردم اصولا

حدیث در عقایدش در دنیای اسلام از زاویه فقاهاست قبول می شد، یعنی قرن اول، قرن دوم، مثلاً امام صادق به عنوان یک امام من ائمه

الشأن حدیثی را نقل کرد به این عنوان نگاه می کردند، دنبال سند به معنای مصطلح بودند، می گفتند این را از ائمه علیهم السلام

مخصوصا امام صادق که از ائمه اهل بیت نقل فرمودند، مثالش را هم عرض کردم لا ضرر، لا ضرر الان در کتاب موطا مالک هست،

سند هم دارد، به نظرم ابراهیم ابن ابی یحیی است، عن رسول الله. خب این را مالکی ها قبول کردند، امام مذهب است، قرن سوم که قرن

مناقشه حدیث که روایت را از زاویه روایت نگاه کردند گفتند این آقا از رسول الله لم یدرک رسول الله، این از صحابه نیست لذا مثل

بخاری این حدیث را حذف کرده، بخاری، مسلم این حدیث را حذف کرده است، این مال اختلاف دیدگاه است. خوب دقت بکنید! حدیث را از دید فقاہت نگاه کردند یا از دید روایت، شیعه از چه راه آمد؟ از دید وصایت و امامت نگاه کرد، اصلاً قصه عوض شد، این را خوب باید در نظر گرفت و عرض کردیم خود من همیشه عرض کردم یکی از کارهای اساسیمان، شاید پانزده سال، بیست سال است که خیلی روی آن تاکید داریم مصادر شیعه را در قرن اول و دوم سعی کردیم کاملاً تنقیح بکنیم، نسخش، اصلش، وجودش، از همان کتاب های اولیه مثل قضایا و سنن و احکام، مصحف علی، صحیفه علی، کتاب الموارث و الفرائض و الی آخره، از آن جا شروع کردیم این قرن اول و دوم، کتاب های بعدی حریز، کتاب الحج معاویة ابن عمار، چهارصد مسئله محمد ابن مسلم، الی آخره. اینها را سعی ما این است که اینها را کاملاً.

از سال های ۲۰۰ و اوائل قرن سوم تا حدود ۳۵۰ در فقه شیعه تقریباً یک زمانی است که خیلی تاثیرگذار در فقه است، زیر بنای فقه است، بعد از این دیگه فقه تقریباً یواش یواش وارد عالم جدید خودش می شود، یعنی مثل مقنعه شیخ مفید و نهایتاً شیخ طوسی اینها کتاب های فقهی هستند که یواش یواش دیگه از تاثیر مستقیم حدیث خارج می شوند، رنگ و بوی فقهی پیدا می کنند. این فتره یعنی بین ۲۰۰ تا ۳۵۰ تا ۳۸۰، این فتره زمانی، این بازه زمانی، خوب دقت بکنید! این برای اولین بار مطرح شد توسط فرض کنید ملا محمد امین استرآبادی، ایشان آمد گفت که اجماع حجت نیست، اصولیین شیعه اجماع را حجت کردند حجت نیست لکن آمد گفت اگر فتوایی بین قدما مشهور باشد قدما چون نصوصشان و فتاوايشان عین نصوص بود این جا را خارج می کنیم، ببینید! این اولین تلنگر است، اولین شراره هایی که در فقه شیعه در قرن یازدهم پیدا شد چون علامه آمد در قرن هشتم گفت که این سند و اینها و این را قبول بکنیم یا نکنیم، این را آمدند گفتند بابا بحث اجماع را که ما نتوانستیم حجیتش را اثبات بکنیم، از نظر شرعی و از نظر اهل بیت اما این یکی چرا در فقه شیعه تاثیرگذار است، این مطلبی بود که ایشان گفت. مطلبی که تا قبل از ایشان مطرح شده بود اگر خبر ضعیفی بود و همین قدما به آن عمل کردند این را قبول بکنیم، این قدما می آمد تا شیخ طوسی را هم و می گرفت، تقریباً می شود گفت تا زمان ابن ادریس، مراد این است. شیخ طوسی بیشتر، بعد از ایشان هم مشکل است. این یک مبنایی بود که بعد از قرن هشتم در مقابل علامه پیدا شد.

بعدها مرحوم ملا محمد امین گفت نه گاهی هم فتاوایی است مال این زمان است، اینها هم حجیت دارد، اجماع حجیت، این شهرت است، شهرت اصطلاحا درجه اش از اجماع پایین تر است، مرتبه نازل اجماع است لکن این حجیت دارد، در فقه شیعه این حجیت دارد، چرا؟ چون فتاوی این ها عین نصوص بود، بعد هم که خب مرحله فقه است، مرحله فقه مرحله قاعده ای است و طبق قواعد، ابن ادریس مخصوصا خیلی رجوع به اصول و سهل و آسان کرد، از زمان او دیگه اجتهاد و این که یک مطلبی را قبول بکنند، یواش یواش بحث پیش آمد سندش صحیح است، سندش ضعیف است، عمل کردند عمل بکنند یا نکنند، این ها مباحث فقه قاعده ای، فقه قاعده مند، فقه فنی اصطلاحا است، دیگه روی ارتکازات حساب نشد. چون ارتکازات هم یواش یواش از بین رفته بود دیگه، نمی شد روی ارتکازات حساب بکنند، فقهی نبود که بیاید روی ارتکازات حساب بکنند، خب ارتکازات هم کم شده بود.

البته بعدها مثل زمان صاحب جواهر همین ارتکازاتی که بین فقها تا شهید اول و محقق ثانی و شهید ثانی و محقق اردبیلی بود این ارتکازات را هم روی آن حساب کردند، این دیگه ارتکازات بعدی است.

این به نظر من می آید که در فقههای ما تقریبا بیشتر جواهر، این ها بیشتر از زمان شیخ به بعد است، صدوق هم دارند اما بیشتر از زمان مفید و شیخ به بعد است، اصلا شیخان در کتاب شرائع یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی، شیخان یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی.

اینها را هم دارن، آن وقت بحث هایی که به قرن اول و دوم می خورد بحث های رجالی کردند، آن وقت کاری که ما انجام دادیم این است که مال قرن اول و دوم را غیر از مباحث رجالی، مباحث فهرستیش را هم اضافه کردیم، تاریخ حدیث، تدوینش، کتابش، نسخه اش، کدام نسخه اش به کجا رسیده؟ این که دست ما است، مصدرشناسی و ماخذ شناسی از کجا آمده، چجوری منتقل شده؟ درست منتقل شده؟ اینها را هم اضافه کردیم.

مباحث بعدی را هم که غالبا در فقه می گوئیم، شیخ این طور فرمود، سید مرتضی و دیگران. این فتره وسط خیلی رویش کار نشده، همین که عرض کردم ملا محمد امین استرآبادی تنبه پیدا کرد که این شهرت از اجماع هم مهم تر است، این بعدها مرحوم آقای بروجردی اسمش را اصول متلقا گذاشتند، اصول یعنی آنچه که در کتب اصلی حدیث ما بوده، متلقا این ها تلقی به قبول شده به صورت فتوا.

اینها در حقیقت روایات بوده. در اصطلاح آقایان اصطلاحا عند اعوضاض النصوص بعمل بفتاوی ابنی بابویه، اصطلاح این بود، بنده سراپا تقصیر اسم این دوره را که از سال ۲۰۰ تقریباً شروع می شود تا سال ۳۸۰، ۳۵۰، این را اسمش گذاشتم عهد انتقال از نصوص به فتاوی، این اصطلاح بنده این است. این دوره باید خیلی در فقه شیعه رویش کار بشود، یعنی بنده سراپا تقصیر یکی از نکات مهم در بحث ما این است که آن محل کار را تشخیص دادم که این باید رویش کار بشود. کارهای ما این جا الان کم است، این مباحثی را که الان مطرح کردم سه تا احتمال، مال این مرحله است، این سه تا احتمال که عرض کردم مال این مرحله است یعنی بعبارۀ آخری اگر شیخ مفید که در این مرحله است یا شیخ صدوق که در این مرحله است یا فرض کنید قبلی هایشان مثل محمد ابن حسین، مثل ابراهیم ابن هاشم، مثل احمد ابن محمد، اینها آمدند یک چیزی را قبول کردند و مشهور شد، آیا مثلاً فرض کنید کتاب سکونی بعد از ابراهیم ابن هاشم مطرح شد، قبلش خیلی مطرح نبود، کتاب اشعثیات را عرض کردیم بار اول در قرن چهارم در بغداد آمد مطرح نشد، ششم آمد باز مطرح نشد، قرن سیزدهم نسخه ای از این آمده، الان مطرح شده، زمان ما مطرح است یعنی اینها تماماً تاریخ دارد لکن بنای اصحاب این است طرحی که الان زمان ما می شود خیلی تاثیر ندارد، این طرحی که الان زمان ما شده به نظرم در نسخه ای که آمده، قرب الاسناد که آقای بروجردی چاپ کردند، این اشعثیات، ۱۲۸۷، به نظرم تاریخ نسخه که از هند آمده، مرحوم حاجی نوری هم از این نسخه نقل کرده و سبب شهرت نسخه شد، آقای بروجردی هم چاپ کرده، با چاپ این مشهور شد، مخصوصاً در جامع الاحادیث هم وارد شد یعنی الان شما در وسائل اشعثیات را نمی بینید یا در جواهر نمی بینید، اما الان در شاید یک نادری از جواهر از نوادر نقل کرده باشد و إلا الان شما در کتب فقهی معاصر می بینید، در مستمسک می بینید، در کتاب آقای خوئی می بینید، حتی آقای خوئی بحثی دارد با این که ایشان غالباً بحث های فهرستی هم ندارند، یک حدیثی هست که اقامۀ الحدود و اقامۀ الجمعة و الفیء کذا إلی الامام، این الان فقط در اشعثیات آمده، چهار چیز را از شأن امام گرفته، ایشان برداشتند نقل کردند گفتند بله این درست است در اشعثیات است، اشعثیات را هم ایشان قبول کردند لکن گفتند آن نسخه ای که مرحوم نجاشی داشته این کتابی که الان دست ما رسیده، چون اشعثیات کتاب التفسیر و کتاب کذا، این قسمت در آن نسخه نجاشی نبوده، لذا ایشان اشکالش اشکال این نسخه را هم ایشان الحمدلله در اشعثیات فرمودند که

این روایت در آن نسخه نبوده یعنی اصلاً این کتاب در کتاب اشعثیات که مرحوم نجاشی فهرست دادند اسم این کتاب که این روایت در آن کتاب است از اشعثیات نیامده، این هم اشکال ایشان.

خدا رحمت کند مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک جواب دادند، شاید نسخش مختلف بوده، حالا آن نسخه ایشان این طور بوده، علی ای حال این مثلاً معنایش این نیست، شاید مرحوم نجاشی چهار تا کتاب داشته ولی الان دست ما پنج کتاب رسیده، این معنایش ضعف کتاب و ضعف مصدر نیست، حالا من وارد بحث نمی شوم که آیا اصلاً این مطلب چطوری بوده، چی بوده، کجا بوده، چطور شده و چه مشکلی برایش پیدا شده دیگه فعلاً وارد این بحث نمی خواهم بشوم.

خوب دقت بکنید من هدفم این بود که چون دیروز این بحث را شروع کردیم این نکته را اگر بشود خیلی رویش کار بشود یعنی آن مواردی که ما کار می خواهیم قرن اول و دوم مصادر اولیه حدیث ما است، قرن سوم تا اواخر قرن چهارم این یکی از دوران بسیار حساس در ما است، چون ائمه ما علیهم السلام در این دوران یا مثلاً مثل حضرت رضا که خب به حسب ظاهر تحت شرائط خاصی بودند، حضرت جواد هم به عنوان این که داماد خلیفه هستند خواهی نخواهی تحت شرائط خاصی هستند، حضرت هادی و حضرت عسگری هم که در تقیه شدید بودند، حضرت مهدی هم که امره اوضح من آن یخفی، این است که احتمالاً این ها مستند باشد.

شما می دانید حتی بعضی ها آمدند دیدند مرحوم مقدس اردبیلی بعضی مطالبی را فرموده، احتمالاتی را ابداع کرده، احکامی را گفته که خب شواهد قبلی ندارد، این قدر این ها حسن ظن یعنی مسئله امامت احتمالاتشان قوی بود که احتمال می دادند ایشان تشریف خدمت بقیه الله پیدا کرده و از ایشان تلقی کرده است یعنی این احتمال تلقی از امام مال همین دو قرن نیست، این تا بعدها هم هست. مرحوم آقای شیخ اسد الله تستری در آخر کشف القناع آخرش می گوید بعید نیست بعضی از روایاتی که خیلی مشهور شده و اصل ندارد اصل اینها توسط حضرت بقیه الله باشد.

یکی از حضار: زیارات انگار

آیت الله مددی: الان بعضی مطالب مثلا شاید باشد، من الان عین عبارت ایشان در ذهنم نیست، در آخر کشف القناع است، اواخر کشف القناع.

مثلا همین حدیث کساء، بعید نیست، چون آدم نگاه می کند خیلی ریشه درستی ندارد، اصل حدیث که مسلم است، مقطوع است، متواتر است که پیغمبر جمع کردند اما با این الفاظ و مخصوصا کرارا عرض کردم انصافا هم خود من هم گاهیگاهی مشکلات داشتیم توسل به این حدیث کساء، خیلی واقعا حدیث کساء نقش عجیبی در دنیای شیعه دارد. یک آقایی به من می گفت این حدیث با این که مثلا به تعبیرش درست نیست، حالا من عین عبارتش را بکار نمی برم، این حدیث باطل است، یک وقتی یک آقایی گفت من یک روضه زنانه دارم مخصوصا به آن آقا می گویم حتما حدیث کساء را بخوانند، با این که قبول ندارم می گویم از بس که یاد اهل بیت است. می گوید مقیدم هر ماه که روضه داریم مقیدم و به آن آقا می گویم هر ماه حتما این حدیث کساء را بخوانید.

علی ای حال و مطالب دیگری که الان موجود هست انصافا عرض کردیم بعدی ندارد.

آن وقت منشا این احتمال یک مقدارش این است، آن وقت این نکته فنی این جاست یعنی اصل مطلب این جاست که این در این فتره، فرض کنید مثلا به این روایت عمر ابن حنظله که عرض کردیم دو طبقه شذوذ دارد این چرا شد؟ نکته فنی این است.

خب احتمالاتی که ما اساسا دادیم روشن شد که چرا این احتمالات هست. فرض کنید مثلا ارتکاز طائفه، چرا این ارتکاز شد؟ خب طبعاً، البته یک نکته اساسی را خدمتتان عرض بکنم، اگر ما فرهنگ امامی را قبول بکنیم یعنی ارتکاز، یعنی آن تلقی، یعنی آن صحنه عمومی فکر شیعی و مذهب شیعی و علم شیعی بر این بود که این حدیث را قبول بکنند؛ اگر این را قبول بکنیم این ارتکاز، این تلقی، این فرهنگ محل تولدش بیشتر در قم است، نه در کوفه است، چون در کوفه احادیث زیاد بود و احساس ما در کوفه این است که این منظم نشد، مرتب نشد، و با آمدنش به بغداد، حدیث اول به بغداد آمد، مثل ابن ابی عمیر، یک مقداری جمع و جور شد، اما آمدنش به قم آن را خیلی جمع و جور تر کرد، هم احادیث منقح تر شد و هم روی مصادر کار شد.

من همیشه عرض کردم مرحوم نجاشی در ترجمه عبدالله ابن جعفر حمیری می گوید دخل کوفه سال دویست و نود و خرده ای، اسم برده، مرحوم نجاشی که اسم می برد می گوید دویست و نود و اندی که بیشتر می گویند شاید مثلاً ۲۹۳، ۲۹۴ باشد. این ۲۹۷ در رساله ابو غالب زراری آمده، نجاشی آن اندیش را نمی گوید چقدر. می گوید دویست و نود و اندی.

حالا من همیشه عرض کردم آن اصل مطلب را می گویم، آن چرایش را باید بعد از ما آقایان بعدی باید بیایند یواش یواش روشن بشود اما در رساله ابو غالب زراری اگر نگاه بفرمایید تصریح می کند ایشان ۲۹۷ به کوفه آمده است. مرحوم عبدالله ابن جعفر حمیری.

آن وقت نجاشی چی دارد؟ می گوید سمع منه اهلها و اکثرها، خب خیلی واقعا تعجب آور است، این همان نکته ای است که من عرض کردم این زادگاه این تحول اساسی در حدیث و تنقیح مصدر و خود حدیث چه اسانید و چه اجازات، این در کجا شد؟ این در قم شد، خب عبدالله ابن جعفر حمیری بیشترین حدیثش قطعاً مال کوفه است، حدیث مال کوفه است. ایشان برگشته به کوفه و خود اهل کوفه ازش نقل می کنند، این الان در زمان ما هم هست، خیال نکنید امر تعجب آوری است. فرض کنید کتاب مصباح الاصول یا کتاب های آقای خوئی در نجف چاپ شد، بعد هم در قم با تحقیقات چاپ شد، الان هم اگر به نجف برود همین چاپ قم به نجف می رود، درست است، دقت می کنید؟ عین این کار سابقاً هم شد، شاید برایتان ابتدائاً تعجب آور باشد که چطور می شود حدیث در کوفه باشد، باز دو مرتبه ایشان به کوفه بر می گردد و سمع منه اهلها و اکثرها، یعنی دیدند خیلی حدیث را مرتب کرده، مصادرش، متنش، خیلی سر و سامان داده، اختلاف ها را هم برداشتند، یک عبارتی هست که لو لا القمیون لزال الدین، لزال الحدیث، این انصافاً همین طور است.

و لذا ما عرض کردیم، من این را کراراً عرض کردم یکی از کتاب هایی که خوب می تواند این برهه انتقال را خوب تشخیص بدهد همین کتابی است که الان اسمش فقه الرضاست، انصافاً خیلی تاثیرگذار است. در این برهه خیلی تاثیرگذار است. لکن همین فقه الرضا به نظر من هفتاد درصد، ۷۵ درصدش با ذوق قم است، می گویند مرحوم حسین می خواسته یک کتاب بنویسد بین قم و بغداد یعنی جمع بکند لکن این کتاب با قم است، با بغداد نیست، بیشترش با قم است.

و انصافا در این جهت خیلی زحمت کشیدند، انصافا هم به لحاظ تنقیح خود روایات که اصطلاحا من در روایات کلمه اسانید را به کار می برم، خب انسان وقتی نگاه می کند یک مقایسه ای بین اسانید می کند در مجموعه آثار صدوق با کلینی، خیلی اسانید کلینی واضح تر و روشن تر است. نه این که ایشان ندارد، دارد، اما اصلا قابل قیاس نیست، کتاب کافی فوق العاده است و هم بحث اجازات. مثل اجازه ابن ولید.

واقعا فوق العاده است خب، مثل اجازه فهرست ابن قولویه و الی آخره که حالا من نمی خواهم وارد این بحث بشوم یعنی در بررسی این مرحله و این مرحله یکی از مشکلات ما است یعنی یکی از مشکلاتی که باید روی آن خیلی کار بشود این مرحله است، این مرحله ای است که آقای خوئی می گوید تاثیرگذار نیست ولو فتوا مشهور باشد، بله ایشان می گوید اگر تسالم قطعی رسید ما قبول می کنیم. ادعای اجماع هم کافی نیست، شهرت هم کافی نیست و این مرحله است که دو تا تاثیر کلی پیدا کرده، یکی تصحیح حدیث ضعیف یا تضعیف حدیث صحیح که اسمش جابر و کاسر است، یکی تاثیرگذاری در فتوا و حجیت فتوا.

ما چقدر اسانید در کتاب کافی داریم که الان طبق معیارهای علامه حکم به ضعفش کردند، سهل ابن زیاد و غیره، همین روایت عمر ابن حنظله لکن از آن ور گفتند نه آقا این مقبوله است، علما قبول کردند، شیعه قبول کردند، بزرگان شیعه قبول کردند و در ناحیه فتوا هم همین طور است، الان در کتاب فقه الرضا اقسام مستحاضه را سه تا نوشته، هیچ روایتی فعلا دست ما موجود نیست که اقسام مستحاضه سه تا باشد، یا دو تاست یا یکی تا. لذا به ظن بسیار بسیار قوی چون من اعتقاد این است که فقه الرضا عین روایت است، تا روایت نباشد، من اعتقاد این است، متن روایات است، این مال انتقال عهد نصوص به فتاواست.

بله یک روایتی را ایشان نقل کرده و اعتماد کرده ما ممکن است اعتماد نکنیم آن بحث دیگری است و لذا دو بحث درباره فقه الرضا است، این که روایت است به نظر ما مسلم است، در این شبهه نمی شود کرد. آیا حجت هست؟ آن بحث دیگری است، بحث حجیت بحث دیگری است و به نظر ما این مورد از آن موارد بسیار نادری در فقه الرضا است که خودش بین نصوص جمع کرده و من شاهد قوی را این می دانم که مرحوم شیخ صدوق هم خب خیلی مقید به روایات است، فوق العاده مقید است، شیخ صدوق هم، ما الان در قرن پانزده می گوئیم

چنین روایتی را پیدا نکردیم، کتاب مال اوائل قرن چهارم است، می گوئیم چنین روایتی را پیدا نکردیم، ظاهرا صدوق هم در قرن چهارم پیدا نکرده است. چون صدوق همین مطلب را می گوید، می گوید و قال ابی فی رسالتی، خیلی دقت است. مطلب را صدوق قبول می کند اما به روایت نسبت اما به روایت نسبت نمی دهد.

از این که گفته قال ابی فی رسالته یعنی مطلب قابل قبول است، مطلب خوبی است اما در روایت نیامده است. لکن بلا اشکال این مطلب مشهور است، بلا اشکال. نه فقط مشهور قبلی هاست. شما رسائل اولیه را نگاه بکنید توش نوشته سه قسم یعنی در طول تاریخ شیعه انصافا تا زمان معاصر ما شاید علمای حتی معاصر یا قبلی ها هم این تحلیل را ارائه ندادند، ما در اثنا هم داریم عده ای از فقهای ما دو قسم گفتند، گفتند در روایت دو قسم است، ما سه قسم نداریم، این مثال زدم خدمتتان که روشن بشود.

در همین تشهد دیگر، اشهد أن علیا نعم الاخ و نعم الوسی، نعم الولی، ما الان همچین روایتی را کلا نداریم، البته این مطلب روایت بوده، این مطلب که در شهادت ثالثه آمده این روایت بوده، مسلما روایت بوده لکن در تشهدش برای من روشن نیست، در اذان و اقامه بوده، چون هم آن روز عبارات را خواندیم هم شیخ صدوق می گوید، رووا روایات، هم شیخ طوسی می گوید، شیخ طوسی می گوید مفوضه، عرض کردم مفوضه در این جا آن جبر و تفویض نیست، مفوضه یعنی غلات، غلات را هم مفوضه می گفتند، حالا چرا مفوضه می گفتند؟ چون غلات یکی از عقایدش این بود که إن الله خلق الخلق، خلق العالم و خلق الائمة و فوض امر العالم إليهم یعنی ائمه قادرند، رازقند، عالمنند، حی اند، مریدند، تمام این صفات الهی را خداوند به ائمه داد لذا این را تفویض می گفتند، تفویض به این معنا، این جزء غلات بود، صفات الهی را سلب کردن جزء غلات بود، جزء خط غلو حساب می شد و هست هم، نه این که حساب می شد. الان ما هیچ مصدری نداریم، حتی با این که شیخ صدوق و شیخ طوسی هر دوی شان تصریح دارند که روایاتی را در این جهت نقل کردند، الان از آن روایات فعلا هیچیش به ما نرسیده، بله در یک کتب خیلی متاخر بعضی از احادیث آمده، مثلا سلمان در اذانش می گفت و اینها، این کتاب ها خیلی متاخرند، این ها را نمی شود بگوئیم مثلا فقه الرضا از اینها گرفته اما اگر ما بگوئیم باشد ظاهرا فقه الرضا از آنها گرفته است، حالا طبعا حجیت آنها قابل قبول نیست اما می خواهم این نکته را عرض بکنم حتی یک مطلبی که الان ما در روایات سابقین نداریم الان در

فقه الرضا هست پس بنابراین من دو مثال از فقه الرضا برایتان زدم، یک روایتش که ظاهرا روایت بوده، حالا در اذان و اقامه اش چرا، در تشهد هم داشتیم. یک مثالش که روایت نبوده، من دو تا مثال زدم، آن مستحاضه روایت نبوده، شاهد ما بر این که روایت نبوده غیر از این که الان همچنین روایت ثلاثی نداریم صدوق با آن خبرویش این را به پدرش نسبت داده، من از این عبارت صدوق با این شواهدی که عرض کردم.

ببینید ما در مباحثی که می کنیم هم تاریخ را در نظر می گیریم، هم رجال را در نظر می گیریم، هم مصادر را در نظر می گیریم، هم فقه را در نظر می گیریم، خیلی نکته واحدی نیست و لذا من همیشه تعبیر کردم یک منظومه فکری تشکیل می دهیم نه فقط یک مکتب، اصول را به عنوان یک منظومه فکری مطرح می کنیم نه به عنوان یک مکتب. همیشه عرض کردم کسانی که دوره های اول و دوم اصولشان است غالبا اصول را جداگانه مطرح می کنند، شاید بعضی هایشان تقریرات نوشتند یا شرح هم نوشتند، مفصل هم نوشته باشند لکن اینها هنوز به صورت مکتب نیست. دو سه دوره که گفت آن وقت کل اصول بدوا، ختما و تمام اصول را یکنواخت می کند، این جا می شود مکتب، آن وقت بعد از این که این اصول یکنواخت شد با مجموعه معارف دینی یکنواخت می شود و می شود منظومه.

پس اول بحث اصول است، طرح مسائل اصولی است، بعد به صورت مکتب مطرح می شود و بعد به صورت منظومه فکری مطرح می شود. این نکته ای را که الان این جا خدمتتان عرض کردم یعنی ما در حقیقت الان بیشترین سعی ما تقریبا می شود گفت، البته در مثل اصول که از زمان شیخ انصاری بررسی می کنیم که این هم خوب، مثلا فقه هم از مثل جواهر. انصافا امثال جواهر و مرحوم اردبیلی اینها از فقه بعد از شیخ طوسی را خیلی کار کردند.

فقه قبل از شیخ طوسی این دوران انتقال این در عبارات آمده و غالبا به عنوان تعبد با آن برخورد می شود. بنده سراپا تقصیر همیشه نظرم این بود که ما باید حتی المقدور سعی خودمان را بکنیم، ممکن است شواهد تاریخی و علمی برایش پیدا بکنیم. البته خواهی نخواهی شاید نزدیک ۲۰ درصدش هم تعبد برسیم، شواهد کافی نباشد.

پس بنابراین من در این جا این تحلیلی را که اخیرا اعلام کردم نکته فنی را برایتان مطرح کردم که این حدیث از سال های ۲۴۰ و ۲۵۰ شهرت پیدا کرده، شد قرن سوم تا سال مرحوم صدوق، اواخر قرن چهارم، این همان ضوابطی است که من عرض کردم. یک حدیث تلقی به قبول می شود، یک فتوا تلقی به قبول می شود، این در فقه شیعی فوق العاده تاثیرگذار است و انصافا در این مرحله کارهای در درجه اول کارهای مثل ابن ابی عمیر، یونس، صفوان اینها خیلی تاثیرگذار بود در شکل دهی و تنقیح روایات لکن به نظر من کارهای اساسی تر را قمی ها کردند، به خلاف سید مرتضی که خیلی به قمی ها حمله می کند من خودم شخصا اعتقاد این است که اینها را قمی ها انجام دادند و انصافا هم چهره های، نه این که حالا ما تعبد داریم، مثل احمد اشعری، مثل محمد ابن یحیی، مثل سعد ابن عبدالله، حالا تمام اختیارات سعد را شاید قبول نکنیم اما انصافا حتی خود نوادرالحکمة انصافا موسوعه بزرگی بوده، حالا همه اش هم قبول نکنیم، ابن ولید هم از همان اول، خود ابن ولید، خود صدوق پدر، خود صدوق پسر، خود کلینی رضوان الله تعالی علیه، این ها چهره های بسیار بزرگ علمی هستند که واقعا در این مرحله، ریشه های حدیث در کوفه است، نمی شود انکار کرد اما اینها در سامان دهی و در این مرحله خیلی تاثیر دارند، این مرحله بین قرن سوم از اوائل قرن سوم تا اواخر قرن چهارم. خیلی تاثیرگذارند و یکی از مصادر خیلی مهم ما که منعکس کننده این مرحله است همین فقه الرضاست. کتاب رساله ابن بابویه صدوق پدر است.

و ما حتی احتمال دادیم زیر بنای عده ای از اجماعات هم همین فقه الرضا باشد، اجماعاتی را که سید مرتضی مطرح می کند یعنی این مبانی اجمالا بین شیعه جا افتاد، این مبانی نتیجه اش چه بود؟ نتیجه اش اخباری بود که قمی ها رویش حساب کردند و اتفاق هایی که بغدادی ها، این ها به صورت خیلی جالبی در کتاب خلاف شیخ منعکس شده، دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم. این هم راجع به این مرحله. البته نکته را خوب دقت بکنید، این که ما عرض کردیم این فرهنگ ممکن است این فرهنگ ما به همین عنوان ابهامش قبول بکنیم، ممکن است این فرهنگ را هم باز بکنیم، مثلا چرا فرهنگ شیعه این طور شد؟ چون شیعه بنایش به این بود که در فقه به قیاس عمل نکنند، به اصول عملیه هم مراجعه نکنند، این ها خیال می کردند، حتی بعضی عبارات دارد که اخذ به اطلاق را هم قیاس حساب می کردند، حالا من فعلا وارد این بحث نمی شوم لذا مزیت شیعه را بر این قرار دادند که در هر جا به نص عمل بکنند، و اگر مثلا نص ضعیف بود

این مطلب را بعینه در فقه اسلامی مطرح کردند و یکی از مسائل معروف خلاف است اما در فقه ما به این عنوان مطرح نشده، این عنوانش در فقه اهل سنت این است که آیا اگر خبر ضعیفی داشته باشیم قیاس یقدم علیه یا هو یقدم علی الخبر الضعیف؟ عده ای بودند و می گفتند، البته خب آن مکتب رای است، که خبر اگر ضعیف هم باشد بر قیاس مقدم است. عده ای می گفتند نه خبر باید صحیح باشد و إلا قیاس، به قیاس برگردیم. حالا این نکته را خوب دقت بکنید، اگر این احتمال باشد این را هم شواهدی تایید می کند، این مال فرهنگ شیعی است. مثلاً فرض کنید در یک مسئله روایت سکونی بود، با این که کتاب سکونی را قبول نداشتند می گفتند اگر این روایت را قبول نکنیم به اصول عملی و قاعده باید برگردیم، همان قاعده ای که گفتیم. خبر ضعیف و شاهد این مطلب عمل شیعه این است مثلاً از زمان ابن ادریس، ابن ادریس زیاد به اصول عملی مراجعه می کند.

یعنی کأنما این پرده را و این قداست را برداشت، این خوف را برداشت که بابا رجوع به اصول عملی مشکل است، دلیل ضعیف است، دلیل روشن نیست و به قاعده برگردیم، به اصول عملی برگردیم، خوب دقت بکنید، زمان ابن ادریس که این شروع شد بعد این یواش یواش جا افتاد یعنی عمل به اصول عملی مشکل نشد. در خیلی از این آقایان متاخر احادیث سکونی را قبول نکردند و به اصول عملی برگشتند. این نکته روشن شد؟ این جا ما آمدیم یکمی فرهنگ شیعه را یکمی باز کردیم.

پس شاید در فرهنگ شیعه این بود، این یکیش است که من گفتم، نکات دیگری هم دارد. یکی از فرهنگ شیعه این بود ما دام حدیث داریم ولو ضعیف است به آن عمل بکنیم و إلا به اصول بر می گردیم، نه به قیاس، اهل سنت قیاس آوردند اما چون قیاس کلاً پیش ما باطل بود بحث قیاس را مطرح نمی کنیم، یواش یواش در شیعه اصول عملی آمد، به قول ما قبض برداشته شد، با کاری که شد و خیلی به اصول مراجعه کردند، شهید ثانی، شهید اول. خب بر فرض خبر سکونی را هم طرح می کردند به قواعد اصول بر می گرداندند. مشکل خاصی نبود، به قاعده عامه بر می گشت.

عرض کردم بعضی از عبارات حتی مشعر به این است که حتی اطلاق را هم یعنی اطلاق گیری را هم یک نوع رای می دانستند، یعنی اصطلاح اجتهاد را به آن هم می زدند، اجتهاد را گاهی به معنای قیاس می گرفتند و استحسان و الی آخره و گاهی هم به این معنا می گرفتند.

پس بنابراین بنده سه تا نکته اساسی را بیان کردم و هدف ما این بود، حالا به مناسبت عمر ابن حنظله، یک برهه ای در حدیث شیعه است که خیلی باید روی آن کار بشود، در معارف شیعه، فقها، اصولا، کلاما، روی همه معارف شیعه کار بشود چون عمده معارف شیعه روشن شد، دائما روی حدیث است دیگه. این معارف شیعه و این برهه که انتقال از برهه نصوص به فتاواست، این که آقای بروجردی اسمش را اصول متلقا گذاشته، مرحوم محمد امین استرآبادی متنبه شده، این را من ندیدم آقای بروجردی تحلیل کرده باشند، این یک تحلیلی است که ما انجام دادیم که اینها کتاب های روایی را در این برهه این کار را کردند، این برهه به لحاظ کتاب های روایی، فرض کنید مثلا کتاب صلوٰه حسین ابن سعید روایات صلوٰه را جمع کرده بود، آمدند روایات مکرر را حذف کردند، اسانید را حذف کردند، متون را به هم چسبانند، این برهه شکلش این جوری شد، این که گفت عند اعوضاض النصوص يرجع الی فتاوی ابن بابوی، نکته اش این بود، اصلا اصل نکته اش این بود چون این ها خودش نصوص بودند و لذا اگر، گفتم کتاب مقنعه شیخ مفید یکمی شکل فقهی دارد چون این کتاب ها خیلی شکل فقهی ندارد، چون نصوص بود، روایت بود، این ها یکمی الاول، الثانی، شکل گرفت، شکل فقهی را کتاب مقنعه و کتاب نهائیه شیخ طوسی که بعد یواش یواش با نوشتن مبسوط فقه تفریعی وارد شد و با نوشتن شرایع، مزجی بین فقه تفریعی و بین فقه منصوص شد، این دو تا فقه ماثور شد و به صورتی که بعدها تطوری که پیدا کرد و به دست ما رسید.

علی ای حال روایت عمر ابن حنظله در این فتره متوسط که الان عرض کردم انصافا شهرت دارد، تمام این بحث ها را آوردیم و لکن حالا چه استدلال و چه فهمی از آن داشتند این شاید خیلی روشن نباشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین